

متن پرسش

استاد این متن جواب آقای علی صفایی (عین. صاد) به پرسش قبول داشتن یا نداشتن امام خمینی است میشه بخورده توضیحش بفرمایید: این اعتراض دیگری است که من مخالف امام هستم، به دلیل سکوت و به دلیل کناره‌گیری‌ام از کارهای اجرایی و نماز جمعه و تظاهرات و به دلیل مخالفت پدرم... من در برخوردی که با یکی از همین دسته داشتم که پافشاری می‌کرد تو مخالف امامی، می‌دیدم نیستم و نیستم و قسم حضرت عباس هم مسأله را مبتذل‌تر می‌کند. پرسیدم: «مخالفت دو شکل دارد: مخالفت ظاهری و مخالفت قلبی. تو کدام یک از این دو را برای من قائلی؟» آنگاه توضیح دادم مخالفت ظاهری نموداری می‌خواهد: یا در عمل، یا در گفته، یا در نوشته و یا در اجتماع من با مخالفین باید آشکار شود. کدامیک از این نمودارها در من بوده است؟ من در عمل، موضع تکمیل را داشته‌ام. در حرف‌ها و در نوشته‌ها هم همین موضع را دنبال می‌کرده‌ام و در جمع مخالفان، آن هم در هنگام برو و بیای آن‌ها و با تمام برنامه‌ریزی و جذب و انجذاب ایشان که از طریق دفتر قم اقدام می‌کردند تا در انقلاب اسلامی چیزی بنویسم و دانه‌هایی نشان دادند. با تمام این‌ها و با تمام این نقشه‌ها از این طرف و با تمام تهمت و افترا و ضربه‌های گوناگون از آن طرف، چه نموداری در من دیده‌اند و سراغ دارند، جز آن‌چه با رمل و اسطراب و با توجه به افکار من - به نوشته‌ی نقد کتاب‌ها که نمی‌دانم از سوی چه شخص و یا گروهی انجام شده - که نمی‌دانم از کجای من درآورده‌اند. می‌گویند در این حرف‌ها گوشه‌هایی هست، که مثلاً اگر ای قامت بلند امامت را در هنگام نطق ابریشم چی و تحلیل مجاهدین خلق و هم‌زمان با توسل و برنامه‌های ولایتی‌ها و در هنگام تولد ولی عصر (عج) مطرح کرده‌ام، دارم به امام گوشه می‌زنم. و اگر می‌گویم ما هنوز هم در بن‌بست‌های حکومت‌ها هستیم، حکومت‌هایی که ما را که اغنامشان هستیم، از سرچشمه‌ی انسانیت تبعید کرده‌اند، این تعریض به جمهوری است. گویا جمهوری اسلامی با ما چنین کرده است. و یا ولایت فقیه که زمینه ساز است، سنگ راه شناخته شده است. وقتی که نظرها تنگ است و بنای نق زدن و مارک زدن هست، از لا اله الا اله هم می‌توان با حذف و تقدیر و تعریض و توجه به افکار... - یعنی توجه به پدرم، کفر طرف را اثبات کرد. و اگر تو در نوشته بررسی توضیح می‌دهی که حکومت اسلامی در جامعه‌ی اسلامی و جامعه‌ی اسلامی با جمع و گروهی شکل می‌گیرد که بتوانند این بارهای سنگین را تحمل کنند، و اگر توضیح می‌دهی که این مشکلات متعدد، منشأش همین است که جامعه‌ی اسلامی هنوز شکل نگرفته، داری گوشه می‌زنی، ولی اگر امام [خمینی] بگوید و آن‌گونه بر آن همه بشورد، دیگر تعریضی نیست و گوشه‌ای نیست. گویا این‌ها مشکلات را نمی‌بینند و یا منشأ مشکلات را

نمی‌خواهند بشناسند و اگر منشأ نشان دادی و تنها به نشان دادن مشغول نشدی، که به تکمیل پرداختی، باید به عنوان تضعیف کنندگان تعقیبت کنند، که مبادا پس از سخنرانی تالار رودکی بخواهی از رادیو و تلویزیون سر در بیاوری و مطرح بشوی و میراث انقلاب را به جیب پدرت بریزی. خدایا چشمی بده که ببینیم و سینه‌ای که بتوانیم مغز خودمان را و دوست‌خودمان را تحمل کنیم و این قدر با رمل و اسطربلاب چپ و راست رفتن و پیفوز بازی، نامردانه، کار مردها را انگشت نزیم. وقتی که بنای نق زدن و مارک زدن هست، از حقیقت‌هایی که خودشان و رهبری بر آن‌ها تأکید دارند، برایت لولوی تعریض و گوشه زدن را بیرون می‌آورند و به جانت می‌اندازند. غافلی از آن که با این کارها بی‌شعوری و تنگ‌نظری و نفهمی خود را نقاشی کرده‌اند. و نشان داده‌اند که نه جمهوری را می‌فهمند نه ولایت فقیه را و نه ولایت معصوم را و نه زمینه‌هایی که باید فراهم شود و نه ضعف‌ها را و نه منشأهایش را و نه کاری که باید کرد، و این است که به شعار روی می‌آورند و از امام برای خود سنگر می‌سازند و از آش‌هم داغ‌تر می‌شوند و به آن‌جا می‌رسند و به آن‌جا می‌رسانند که جز معصوم را نمی‌توان رساند. اما ما جز معصوم را معیار نمی‌دانیم و جز دعوت به معصوم و زمینه‌سازی برای معصوم را دعوت به باطل می‌شناسیم و نظرم‌ان درباره‌ی امام [خمینی] همان نظری است که خودش برای خودش دارد. و اعتقادمان این است که از حوادث بزرگ‌تر است. و شکرمان بر این است که در زمینی زندگی می‌کنیم که رهبرش شب را با خدا دارد و روز را با خلق و با تمام وجود از شرق و غرب آزاد است و آن هم در هنگامی که تمامی رهبران سر در دامان این و آن می‌گذارند. و باز شکرمان بر این است که رییس جمهور ما کسی است که مرگ را می‌شناسد و قیامت را می‌فهمد. و سینه‌اش فراخ‌تر از سینه‌ی دسته‌بازهاست. و باز شکرمان بر این است که مجلس، براساس اسلام و تشیع و با توجه به موازین و منابع اسلامی شکل می‌گیرد و شورای نگهبان دارد. و ارگان‌های فعال و سپاه و جهاد و پرورشی‌ها با هم می‌توانند به آن تسلطی برسند، که بار سنگین جمهوری و سپس حکومت اسلامی را بر دوش بگیرند. و همین است که در چنین چارچوبی، ضعف‌ها را انحراف نمی‌شناسیم و کار خودمان را تکمیل می‌دانیم. و دفاع از این همه را نه برای وجاهت‌خودمان، که برای استحکام می‌خواهیم و این است که در برابر آن‌هایی که کسی در برابرشان نیست، ایستاده‌ایم و آن‌ها که از پای می‌افتند و خسته می‌شوند، برپا می‌داریم و آبرو و خون خود را هم اگرچه از دست بدهیم، به‌دست آورده می‌دانیم. مادام که چارچوب را درست ببینیم، کارمان تکمیل است و آن روز که چارچوب را شکسته دیدیم، از انتظار و تقیه و قیام دست برنمی‌داریم. ما امام [خمینی] را معصوم نمی‌دانیم و معیارهایی در دست هست که حتی معصوم را با آن‌ها می‌سنجیم. در نتیجه امام [خمینی] را معیار حق و باطل نمی‌شناسیم. چه بسا به اشتباه‌ها و یا کوتاهی‌ها هم مبتلا بشوند، که بدون تضعیف، باید به تکمیل پرداخت. من گفته بودم که اگر امام از امیرالمؤمنین الهام می‌گرفتند و در هنگام هجوم ملت، آن‌ها را به پایه‌ای بالاتر از تحمل می‌رساندند، بسیاری از کارها که امروز با سختی و هزار مقدمه و مؤخره و بخشنامه و حتی با فریاد نیرومند امام، هنوز هم تحقق نیافته است، با همان بیان علی علیه‌السلام که: «دعونی والتمسوا غیری فانا مستقبلون

امرا له وجوه و ألوان لاتقوم له القلوب و لاتثبت عليه العقول» زمینه‌ی تحقق می‌یافت. و گفته بودم اگر به جای مقابله و رودررویی، در داخل گروه‌ها نفوذ می‌شد، کارها ساده‌تر می‌شد. و گفته بودم اگر در برابر آمریکا، نه در ایران و در برابر ابرقدرت‌ها، نه در منطقه که در خود آن‌ها، به کار مشغول می‌شدیم، به ذلت نمی‌رسیدیم، که علی علیه‌السلام می‌گوید: «ما غزی قوم قط فی عقر دارهم الا ذلوا» علی معصوم است و حتی پس از قرن‌ها الهام‌بخش است، اما امام با تمامی ظرفیت و ظرفیتش، معصوم نیست، پس معیار نیست. کسانی که حق را با آدم‌ها می‌شناسند، گمراهند. باید حق را شناخت تا آدم‌ها را شناخت. اگر این‌گونه موضع‌گیری مخالفت با امام است و اگر این اعتقادات بر باطل است، ما تا هنگامی که به برهانی و بیانی دیگر نرسیده‌ایم، محکم و پابرجاییم و این‌ها را با تمام وجودمان پاسداریم چه کسی می‌تواند جز معصوم را معیار بگیرد و چه کسی می‌تواند از آدم‌ها به حق برسد. آن جا که دستور است «اعرف الحق تعرف اهله» اما مخالفت قلبی و باطنی به همان رندی که مرا مخالف می‌شناخت و منشأ مخالفت را پدرم می‌شناخت، گفتم: اما اگر مخالفت قلبی را می‌گویی، پس این را بگویم که من امام [خمینی] را دوست دارم. یکی به خاطر این که شبیه پدرم هست و هر وقت دلم برای پدرم تنگ می‌شود، به امام نگاه می‌کنم. شاید این زیباترین و صادقانه‌ترین بیان از احساسم بود. بگذر از آن که این حرف را با تمام زیبایی و لطافتش نفهمیده‌اند و حتی مسخس هم کرده‌اند، تاجایی که شنیدم که فلانی گفته من امام را دوست دارم، چون چشم‌هایش زیباست. زیبایی این بیان در این نکته است، آن‌چه را که آن بابا منشأ بغض من می‌شناخت منشأ علاقه‌ام دانسته‌ام و گر نه هر تعبیر دیگری را به بازی و دروغ متهم می‌کردند. اما این بیان، امام را دوست دارم (یکی) به خاطر این که شبیه پدرم هستند، نه متهم است و نه محدود کننده‌ی عامل محبت، که من امام را به خاطر ظرفیتش و امنش و این که از حوادث بزرگ‌تر است، می‌توانم دوست داشته باشم و به خاطر این که بر جایی تکیه نمی‌کند و بر شرق و غرب دروازه نمی‌گشاید، می‌توانم دوست داشته باشم و این شعاری است که من به خاطر تحققش هرگونه اقدامی را دنبال می‌کرده‌ام و دیگران حتی تصورش را نشدنی می‌دانسته‌اند و همیشه کوشیده‌اند تا رابطه‌هایی را ولو در جهان سوم تکیه گاه خود قرار بدهند، در حالی که امام این تکیه گاه را می‌خواهد در خود ملت و با درک تنهایی و ضرورت حادثه و عشق به اسلام فراهم کند و این سه عامل، همان هایی هستند که من در اول مسؤولیت و سازندگی از آن حرف زده‌ام.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: این سخنان که مرحوم حجة الاسلام و المسلمین آقای صفایی می‌فرمایند مربوط به برهه‌ای از تاریخ انقلاب بود که ناجوانمردانه ایشان را متهم می‌کردند به چیزهایی که تصور آن را هم در مورد ایشان نمی‌توان کرد و ایشان در حدی محدود سعی کردند جواب دهند تا عقل‌ها رشد کند. مرحوم آقای صفایی از همان اول بعضی از اشکالات را که بعداً همه گفتند مطرح فرمودند حتی بعداً حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: من اشتباه کردم که دولت موقت را سر کار آوردم و یا در مورد میدان دادن به روزنامه‌هایی که زبان دشمن شده بودند فرمودند نباید این کار

می‌شد. طرح آقای صفایی برای نفوذ در گروهک‌ها طرح خوبی بود، نمی‌دانم نشد این کار را بکنیم یا غفلت کردیم. در هر صورت همیشه باید مواظب بود دشمن سرمایه‌های فکری و فرهنگی جامعه‌مان را از ما نگیرد. موفق باشید